گفت‌وگو با پژمان جمشیدی، بازیگر فیلم «۵۰کیلو آلبالو»

مقصر نیستم

فرانک آرتا: پژمان جمشـیدی از دنیای فوتبال وارد عرصه سـینما شد. با توجه به ظرافت‌هـا و پیچیدگی‌های بازیگری این سـؤال مطرح می‌شـود که آیا این فوتبالیست می‌تواند استعدادهای خود را شـکوفا کند. هرچند که تا امروز پژمان جمشـیدی تلاش کرده دسـت‌کم حضور حرفه‌ای داشته باشـد، اما باید منتظر کارهای بعدی او ماند. به بهانه اکران فیلم «۵۰کیلو آلبالو» با پژمان جمشـیدی به گفت‌وگو نشستیم.

برای من جالب اسـت که یک فوتبالیست، وارد دنیای بازیگری می‌شود و این مسیر را ادامه می‌دهد و بازیگر می‌ماند. چطور این اتفاق می‌افتد؟

اصلا قصد بازیگری نداشـتم. قبل از اینکه سریال «پژمان» پخش شود کسانی که در جریان کارم بودند اعم از دوستان و خانواده‌ام می‌گفتند این کار را نکن! چون تجربه نشـان داده ورزشکارانی که وارد این مسیر شدند، چندان موفق نبودند. اما من به آقای قاسمخانی اعتماد کردم.

اما پیش از انقـلاب افرادی مانند محمدعلی فردیـن از دنیای ورزش به سمت بازیگری آمدند و موفق هم بودند؟

بله، ایشان موفق بودند. اما فوتبالیست‌هایی همچون آقایان محراب شاهرخی و عزیزاصلی‌منش وارد دنیای بازیگری شـده بودند، اما در حد آقای فردین موفق نبودند. به نظرم کسـانی که مرا از این کار منع می‌کردند افرادی را در نظر داشتند که موفق نشـده بودند. بعد از اینکه سریال «پژمان» پخش شد، کمی طول کشید تا از حواشی این سریال خارج شوم. پیشنهادهای زیادی داشتم که احساس کردم می‌تواند برایم جذاب باشد که امتحان کنم.

آیا شانس نیاوردید در کنار کسی قرار گرفتید که در کار خودش موفق است؟

کاملا. درسـت است شانس داشتم. چون اگر پیمان قاسمخانی نبود، من هم وارد این حرفه نمی‌شدم.

آیا به تقدیر معتقد هستید؟

بلـه، اما دراداممـه دنیای تئاتر تأثیر مثبتی روی من در مسـیر کاری‌ام به جای گذاشـت. وقتی در تئاتر بازی کردم، اصلا فکر نمی‌کـردم هجمه تئاتر هزار برابر کار تلویزیونی باشد.

برای تداوم حضور مثمرثمر در این عرصه چه تصمیماتی گرفتید؟

روزی کـه تئاتـر را شـروع کـردم در همـان مقطع صفحه شـخصی‌ام در «فیس‌بوک» را بستم. نه به این دلیل که پیام‌های عجیب‌وغریبی دریافت می‌کردم، بلکه احسـاس کردم نیازی نیست داشـته باشم. فشـارهایی که از بیرون برای حضورم در تئاتر بر من وارد می‌شد، باعث شد در مسدودکردن صفحه‌ام مصر هم شوم. به نظرم رسید در آن مقطع «اینستاگرام» فضای مطرح‌تری است.

می‌توان این‌طور استنباط کرد فوتبالیست‌بودن شما در ایجاد این فشارها بی‌تأثیر نبوده؟

موافقم. به نظرم فوتبالیسـت‌بودنم خیلی روی این مسئله تأثیر داشت. چون خیلی‌ها این کار را می‌کنند و کسی هم به آنها ایراد نمی‌گیرد.

این تهدیدها چه تأثیراتی روی شما گذاشت؟

این تهدیدها باعث شـد فکر کنم درسـت است که شـانس آوردم با پیمان، سـروش و آقای چگینی کار کردم، ولی خـودم هم تلاش کرده‌ام. پس اکنون که تئاتـر بازی می‌کنم باید تا آخـر کار بروم. چون خیلی‌ها اوایـل به من می‌گفتند نمایشی که در آن حضور داری، قطعا در اجراهای ششم و هفتم تمام می‌شود و به آخر نمی‌رسد! یعنی تماشاگر مرا قبول نخواهد کرد. مجموعه این انتقادها مرا ترغیب کرد کارم را با تمام قوت ادامه دهم و خواستم به خودم و کسانی که مرا تهدید می‌کنند، ثابت کنم هنر و ورزش متعلق به همه است.

آیا نقطه مشترکی میان هنر و ورزش می‌بینید؟

مهم‌ترین مورد در هنر و ورزش خمیرمایه، استعداد، تحصیلات و تجربه است. اگر پدری پول‌دار پسـرش را با همه امکانات وارد مدرسه فوتبال کند و من مربی آنجا باشـم، اگر آن بچه استعداد نداشته باشـد، نمی‌توانم از او یک فوتبالیست بسـازم، حتی اگر پاهایش را طلا بگیرند! به نظرم اسـتعداد اولین گزینه اسـت. حتی اگر کسـی غیر از استعداد چیز دیگری نداشته باشـد، قطعا موفق خواهد شد. هرچند اعتقاد دارم شانس نقش بسزایی دارد کمااینکه افراد بااستعدادتر از من در ایران هستند، اما من مقصر کشف‌نشدن یا کارنکردن‌شان نیستم. یا خیلی‌ها در سـینما و تئاتر باتجربه هسـتند، اما کار نمی‌کنند. اما بـه این دلیل که من کار می‌کنم بی‌کار نیستند. آنها سال‌هاست کار نمی‌کنند. بنابراین من مقصر نیستم، فقط زندگی خودم را می‌کنم.

کسانی که بازی‌هایتان را در فوتبال دنبال کرده‌اند، معتقدند انگار بازیگری در سرنوشت شما بوده.

چطور؟!

مثلا شاهد بودند در زمین فوتبال در حال نمایش حرکات آرتیستی بودید. به دوربین علاقه داشتید و به نظر می‌رسید تمایل داشتید تک‌پلان نمای نزدیک از شما پخش شود؟

کاملا تکذیب می‌کنم. من آدم صادقی هسـتم و اگر چنین نیتی داشتم حتما راحت آن را بیان می‌کردم و می‌گفتم این اظهارات درسـت هستند. یادم نمی‌آید در کل بازی‌هایی که داشـتم، به خودم رسـیده باشـم و به آرایش صورت و مو پرداخته باشم.

خب، واکنش‌های هیجانی‌تان ناشی از چه بود؟

من آدم احساسـی‌ای هسـتم. به‌همین‌دلیل وقتی توپی را اشتباهی به اوت می‌زدم، ناخودآگاه موهای سرم را می‌گرفتم. من حرفی که واقعی و در ذاتم است را می‌گویم و هرکس بسـته به میزان صداقتی که در گفتار من می‌بیند، برداشت می‌کند. اتفاقا بعد از سـریال «پژمان» نقدی نوشـته شد که نمی‌دانم علیه یا له من بود! در این نقد گفته شـده بود پژمان با اینکه فوتبالیسـت اسطوره‌ای نبود، اما شـومن خوبی بود و در زمین هـر وقت ضربه‌ای می‌زد موهایش را می‌گرفت و می‌چرخید و ما پرسپولیسـی‌ها حرص می‌خوردیم! معتقدم آن نقد را با بغض نوشته بودند و نقد منصفانه‌ای درباره فوتبال من نبود. به دلیل احساساتی‌بودنم، واکنش‌هایم کمی مبالغه آمیزند. همیشه درباره خودم می‌گویم اگر روزی ناراحت یا خوشـحال بودم کل اسـتادیوم آزادی متوجه می‌شدند. سـخت است بتوانم احساساتم را بپوشانم.

با اینکه بازیکن سخت‌کوشی بودید، اما به نظرتان در زمان فوتبالیست‌بودن مقداری کم‌شانسی آوردید؟ مثلا افرادی مانند آقای مهدوی‌کیا هم‌دوره شما بودند که فرصت کمتری در اختیار شما قرار گرفت؟

به طور اخص بله، بدشانسـی‌های دیگری هم آوردم. یکی نرفتنم به المپیک کـه برای خیلی‌ها اتفاق افتاد. ولی وقتی به جام‌جهانی نرفتم واقعا بدشانسـی آوردم. مطمئنم ما به دلیل مسـائل فوتبال یعنی ورزشی از آن جام حذف نشدیم و هنوز هم بازی بحرین برایم سـؤال اسـت. اولین نفری بودم که گفتم غذا را در هتل نخوردیم و می‌توانید آرشیو «خبر ورزشی» را ببینید که اولین نفری بودم که این را گفتم. افتخار نمی‌کنم. اما نمی‌دانم چرا برای کسی عجیب نبود که ما روز بازی در بیرون از هتل غذا خوردیم! سفارت ایران در بحرین هم گفت اینها میهمان ما نبودند. نمی‌خواهم وارد حواشـی فوتبال شوم، اما درنهایت ما آن جام‌جهانی را نرفتیم و سرنوشـت من و خیلی‌های دیگر را تحت‌تأثیر قرار داد؛ افرادی مانند نیکبخت‌واحدی، مجاهد خضیراوی، حامد کاویانپور و حتی علی کریمی. درست است که علی کریمی دوره بعد به جام‌جهانی رفت، اما اگر در آن سن‌وسال وارد ویترین جهانی فوتبال می‌شدیم، شاید اتفاقات خیلی خوبی برایمان می‌افتاد.

نظرتان درباره بلاژویچ چیست؟

عاشقش هسـتم. کلا برایم جالب است هر زمان که مربی خارجی وارد ایران شده بهترین زمان فوتبالی‌ام بوده و به حقم رسیده‌ام اما با مربی ایرانی کمتر. مثلا «دنیزلی» مربی «پاس» شد و من اوج فوتبالم بود با اینکه از «پرسپولیس» خارج شده بودم و بدترین حالت روحی را داشتم، اما یکی از بهترین سال‌های فوتبالم را تجربه کردم. با آقای بلاژویچ در تیم ملی بزرگسالان به آنچه دوست داشتم و فکر می‌کنم حقم بود، رسیدم. با «کردس» آلمانی در تیم ملی امید فیکس بازی کردم. البته بخشی از این اتفاقات ناشی از اشتباهات خودم هم بوده.

چرا از فوروارد به هافبک، تغییر پست دادید؟

در تیم ملی زیاد فوروارد بازی می‌کردم. تنها بازیکنی هستم که در فوتبال ایران همه پسـت‌های فوتبال را در بازی‌های رسـمی بازی کرده‌ام. دفاع آخر، هافبک وسـط، فوروارد، دفاع جلو و... پست اصلی‌ام فوروارد بود. وقتی به تیم ملی امید دعوت شـدم به‌عنوان یکی از چهار فوروارد انتخاب شدم. اما در بازی با بحرین، «کردس» من را هافبک دفاعی گذاشـت و حامد کاویانپور روی دسـت من بازی می‌کرد، با اینکه پسـت تخصصی حامد هافبک دفاعی بود. یکی از خصوصیاتم این بود که خودم را با پستی که بازی می‌کردم وفق می‌دادم. اما تغییر پست خیلی به من لطمه زد. چون معمولا مربی می‌خواهد برای تیم ملی بازیکن دعوت کند دوتا دفاع چپ، دو تا دفاع راسـت، چهارتا وسط برمی‌دارد و تو وقتی پست‌های مختلف بازی می‌کنی آلترناتیو می‌شـوی و برای افرادی که فیکس بازی هستند، خیلی خوب نیسـت. عامل این اتفاق آقای پروین بود که اول که ۲-۵-۳ بود من را پیسـتونِ کناری گذاشت. بعد مرا به دفاع برد و عقیده‌اش این بود که تو خیلی سـخت دریبل می‌خوری و من کسی را می‌خواهم که نتوانند دورش بزنند. البته درسـت می‌گفت. اما خیلی از خصوصیات تهاجمی و تکنیکی خودم را به‌مرور از دست دادم.

آیا آقای پروین به شما توپیده؟

بله، زیاد در رختکن به من توپیدند. ناسـزاگفتن آقـای پروین مانند ارتباط ما مردها با دوسـتان‌مان اسـت. اما تنها زمانی که دیدم ایشان واقعا عصبانی شد و از کوره در رفت، بازی پرسـپولیس و برق شـیراز بود. دو، سه هفته قبل از اینکه قهرمان شویم در آزادی یک بر صفر به برق شیراز باختیم. درست است که همه می‌گویند پرسـپولیس آن سال شانس آورد و استقلال به ملوان باخت و قهرمان شـد، اما اگر ما آن بازی را به برق شـیراز نمی‌باختیم در هفته آخر خیلی چیزها روشن شده بود. آن نتیجه خیلی دور از ذهن بود. به‌همین‌دلیل آن روز آقای پروین من، کاویانپور و فنایی را از همه بیشتر مورد لطف قرار دادند!!

مهم‌ترین مورد در هنر و ورزش خمیرمایه، استعداد، تحصیلات و تجربه است. اگر پدری پول‌دار پسرش را با همه امکانات وارد مدرسه فوتبال کند و من مربی آنجا باشم، اگر آن بچه استعداد نداشته باشد، نمی‌توانم از او یک فوتبالیست بسازم، حتی اگر پاهایش را طلا بگیرند! به نظرم استعداد اولین گزینه است. حتی اگر کسی غیر از استعداد چیز دیگری نداشته باشد، قطعا موفق خواهد شد

دلخور نمی‌شدید؟

نه، ایشان مربی من بودند. البته جوان‌تر که بودم مقداری افسارگسیخته بودم اما الان کمتر.

الان حس نوستالژیک به فوتبال ندارید؟

می‌میرم برای فوتبال. یعنی اگر خدا به من بگوید یک روز به تو می‌دهم چه‌کار می‌کنی؟ می‌گویم می‌خواهم در بازی استقلال- پرسپولیس حضور داشته باشم.

مربیگری می‌کنید؟

یک سال بعد از فوتبالم، کلاس‌های مربیگری را رفتم و مدرک B آسیا را گرفتم و فقط مدرک A مانده اسـت. دو سال مربیگری کردم. یک سال در تیم پایه بودم و یک تیم زیرگروه آسـیاویژن را به لیگ یک آوردم. سال دوم تیم بزرگسالان را در آسـیاویژن مربیگری کردم به نام «پاراک» که به رتبه ششـم رسیدیم و در حذفی تهران قهرمان شـدیم و بعد دیگر مربیگری نکردم. سـال گذشـته هم قهرمان آسیاویژن شدند و الان به لیگ سوم کشور آمدند که ممکن است به لیگ دو بیایند که این اتفاق خوشایندی است چون به لیگ‌برتر نزدیک می‌شوند.

از بازیکنی به بازیگری تغییر پست دادید، فرصت مربیگری هم دارید؟

اصلا نمی‌شود. آنها مایل بودند به‌عنوان مدیرفنی کنارشان باشم. اما خیانت بود. چون واقعا فرصت نمی‌کردم. می‌شـد هفته‌ای دو، سه بار به آنها سر بزنم برای اینکه بتوانم پولی بگیرم، اما واقعا خیانت بود. به نظرم مربیگری کاری است که در زمان انجامش نباید کار دیگری قبول کرد. مربیگری بی‌نهایت نیازمند تمرکز است. بازیگری هم همین‌گونه است.

به عبارت دقیق‌تر این روزها بازیگری شغل و فوتبال عشق شماست؟

بازیگری را هم دوست دارم. خب فوتبال عشق بچگی من است. من با فوتبال بزرگ شده‌ام. مثل کسـی که تو با او بزرگ شده‌ای و ممکن است در بزرگسالی با کسـی دیگر آشنا شوی. ولی دوست دوران کودکی‌ات حتی اگر در خارج از کشور زندگی کند، ولی بازهم همیشه جایی ماندگار برایت دارد.

فوتبال در ایران بازی کاملا مردانه اسـت و زنان در اندازه تماشـاگر هم نمی‌توانند در ورزشگاه حضور پیدا کنند و اصلا مشارکتی ندارند! اما برعکس، در سینما بانوان حضور مؤثر و پررنگی دارند. این تفاوت را چگونه تحلیل می‌کنید؟

طبیعتـا مـن در جامعه زندگـی می‌کنم و جامعـه هم تلفیقـی از زن‌ها و مردهاست. موقعیت چنین است. اما ورزشکاران عاشق زن و بچه‌هایشان هستند و اصـلا نگاه متحجرانه ندارند. درنهایت رفتار هرکسـی - چـه زن و چه مرد - نشئت‌گرفته از تربیت خانوادگی اوست.

نظرتان درباره فیلم‌سازان زن چیست؟

فیلم‌سازان زن ما جزء بهترین‌ها هستند.

ظاهرا در گل‌زدن هم کم‌شـانس بودید. چون در بازی سـپاهان، یک گل حساس زدید. اما برق رفت و کسی نتوانست آن گل را ببیند؟

(می‌خندد) بعد از بازی در اتوبوس تیم نشسـته بودم با پدرم تماس گرفتم تا ببینم چقدر به من افتخار می‌کند. ایشان از من پرسید نتیجه بازی چی شد؟ گفتم یعنی چی؟ مگر بازی را نمی‌دیدید؟ گفتند دقیقه ۸۷ برق قطع شد! گفتم من گل زدم و بازی را بردیم. فکر کردم فقط برق منزل ما قطع شده. به دوستانم هم زنگ زدم و آنها هم ناراحت بودند پرسیدند نتیجه چه شد! این چه مسخره‌بازی‌ای بود که تلویزیون درآورد!

چگونه به فیلم «۵۰کیلو آلبالو» پیوستید؟

باید از کمی قبل‌تر شـروع کنم. آقای صحت با من برای سـاخت سری جدید «شـام ایرانی» تماس گرفت و گفتند می‌خواهم تو، سام درخشانی و دو نفر دیگر حضور داشته باشید. به دفتر آقای شایسته رفتیم و صحبت کردیم. بعد که بیرون آمدم پشیمان شدم. به دلیل اینکه با آقای صحت خیلی رودربایستی دارم مانده بـودم که چه کنم. به پیمان زنگ زدم و ایشـان گفت اگر دوسـت نداری نرو. به آقای شایسـته پیامک زدم که نمی‌آیم و ایشان گفتند اگر مشکل مالی است ما تو را راضی می‌کنیم. گفتم با اینکه عاشـق همه شما هستم اما مشکل این نیست. سال ۸۶ کلیپی برای جام‌جهانی با میناوند و نکیسا خواندیم که دفتر هدایت‌فیلم تهیه کرد و سامان مقدم کارگردان و محمد شایسته تهیه‌کننده بود و از همان زمان ایشان را دوست داشتم ولی سال‌ها بود که ایشان را ندیده بودم. بالاخره توانستم سـروش را راضی کنم که حضور نداشته باشم. «شام ایرانی» ضبط و آماده شد و من فکر می‌کردم آقای شایسته از من ناراحت است که نرفته‌ام. تا اینکه در دماوند نزد آقای احسان خواجه‌امیری در حال بازی پلی‌استیشن بودیم. آقای شایسته با من تماس گرفتند و گفتند می‌خواهم درباره فیلم مانی حقیقی با تو صحبت کنم. مطمئن بودم آقای حقیقی می‌خواسـت مرا ببیند و مطمئن شود می‌خواهد من در فیلمش باشـم یا نه. چون سریال «پژمان» را هم ندیده بود و به دلیل دوستی پیمان به من فکر می‌کرد. مانی حقیقی گفت شـرطم برای حضور تو این اسـت که پیمان قاسمخانی کاملا راضی باشد و نخواهد در آن مقطع فیلمش را بسازد چون اولویت با اوست.

منظورتان بازی در فیلم «خوب، بد، جلف» پیمان قاسمخانی است؟

بله، خوشبختانه تداخلی میان فیلم ها به وجود نیامد.

از اول نقش «مانی» به شما پیشنهاد شده بود؟

بله، از اول هم نقش «مانی» را برای من در نظر گرفته بودند و اگر خودم هم می‌خواستم نقشی انتخاب کنم حتما «مانی» را انتخاب می‌کردم. چون شخصیت جالبـی بود؛ فردی احمق اما بامزه. جالب بود کـه آقایان مانی حقیقی و فرهاد توحیدی این فیلم‌نامه را نوشـته بودند و نام این شـخصیت هم مانی توحیدی و مشخص بود خودشـان هم این شخصیت را دوست دارند. آقای حقیقی را در جشنواره سه سال قبل دیده بودم که فکر کنم ایشان اصلا حواسشان به من نبود. فیلم «پذیرایی سـاده» او را دیده بودم و همین‌طور «ورود آقایان ممنوع» هم که فیلم خوبی بود. اتفاق خوشـایندی بود که ایشـان از من دعوت به کار کردند و با افتخار سر کار ایشان حاضر شدم. گروه حرفه‌ای و همه عالی بودند. فیلمبرداری هم ۴۱ روز بیشتر طول نکشید. به نظرم حال خوبمان هم در فیلم مشخص است و به این دلیل فیلم همچنان خوب می‌فروشد.

چرا به کار طنز علاقه دارید؟

دوست نداشتم. اما الان به نظرم باید طنز کار کنم. اگر نقش جدی‌ای هم دارم، می‌خواهم نقشی باشد که مقداری شیرین باشد. در «۵۰کیلو آلبالو» تلاش کردم کمتر تیپ باشم. اصلا بلد نیسـتم تیپ بگیرم. احساس می‌کنم اگر توانایی دارم بیشتر در بخش کمدی است. دوست دارم کار جدی کنم اما برای مردم ایران که سخت‌گیر هستند، کار سختی است. مانند فیلم «استراحت مطلق» آقای کاهانی که شخصیت مجید صالحی در آن جدی است اما قابلیت کمدی دارد.

برای توانمندشدن از نظر ذهنی و فکری چه کارهایی انجام داده‌اید؟

برای بازیگری کارهایی کرده‌ام که نمی‌خواهم درباره‌شان صحبت کنم.

دست‌کم یکی از آنها را نام ببرید؟

مهم‌ترین کاری که کرده‌ام، تئاتر اسـت. مثلا من وقتی کنار ژاله صامتی بازی می‌کنم، اگر زرنگ باشـم باید از ایشـان یاد بگیرم. یا کسانی مانند بهاره رهنما یا خسـرو احمدی. از علی نرگس‌نژاد درباره بازیگری یـاد گرفته‌ام، هرچند ارتباط نزدیکی با هم نداریم. اما نگاهش به بازیگری به نظرم خیلی جهانی است. درکل تلاشـم را برای بازیگری انجام می‌دهم اما اینکه بگویم به خاطر بازیگری بیشتر کتاب می‌خوانم، درست نیست. قبلا هم کتاب می‌خواندم و الان هم همان اندازه مطالعـه دارم. کتاب‌هایی که علاقه دارم، می‌خوانـم. آخرین کتابی که خواندم «فوتبال علیه دشمن» سایمون کوپر بود که آقای فردوسی‌پور ترجمه کرده و کتاب خوبی بود. سروش صحت و سام در مسافرت من را مسخره می‌کردند و می‌گفتند کتاب‌هایی که می‌خوانی هم فوتبالی اسـت. اما به نظرم این کتاب اصلا فوتبالی نیست و به نظرم نویسنده فوتبال‌دوست نیست و نگاه تحقیرآمیز به فوتبال دارد.

مانی توحیدی آدم مدرنِ ابلهی اسـت که نمی‌دانـد در جامعه خودش چگونه عمل کند.

این بلاهت را در فیلم «خوب، بد، جلف» هم دارم. اما مانی باسـواد اسـت. بلاهت او از ندانستن قوانین موجود در ایران است. تحلیل من از نقش این بود که مانی آن دختر را دوست داشت. اما درعین‌حال همه‌چیز زندگی برایش حل‌شده بود. علت اصلی بهت مانی و اینکه مدام می‌گفت من نمی‌دانم چرا این مملکت این‌طور شـده، این بود که قوانین و عرف جامعـه را نپذیرفته بود. البته صادقانه بگویم می‌توانستم بهتر بازی کنم.

چه چیزی هنگام بازی، شما را اذیت می‌کند؟

مقـداری بی‌نظمی سـر کار اذیتم می‌کند چون یک عمـر در فوتبال بودم و همه‌چیز با نظم انجام می‌شد.

در سینمای ایران فیلم‌ساز مورد علاقه‌تان کیست؟

آقای فرهادی که مورد علاقه همه است. به آقای روستایی هم علاقه دارم.

بازیگر ایرانی مورد علاقه‌تان کیست؟

بازیگران زیادی داریم.

نظرتان درباره الگوبرداری چیست؟

من هیچ‌گاه الگو نداشته‌ام. آدم خودخواهی نیستم، اما نمی‌دانم الگوبرداشتن چطور است. مثلا من عاشق مارادونا هستم اما چطور می‌توانم از او الگو بگیرم؟ در این حد که منظم باشـم و ببینم افراد بزرگ چه کرده‌اند که موفق شده‌اند. اما اینکه شبیه یک نفر شوم نه. در «خوب، بد، جلف» آقای فرخ‌نژاد حتی یک روز هم دیر نیامد این رفتار برای من الگو است. خانم ژاله صامتی در تئاتر همیشه این‌طور بود. اینها برایم الگو هستند.

مایل هستید در فیلم بعدی چه نقشی داشته باشید؟

دوست دارم یک فیلم جدی اما با کاراکتر کمدی بازی کنم.

یک اتفاق ساده

چرا بیلبوردهای «بادیگارد» پایین کشیده می‌شود؟

معما در معما

شـرق: بیلبوردهای تبلیغاتی فیلم «بادیـگارد» بـرای چندمین‌بـار در سطح شهر تهران پایین کشیده شد؛ خبری کـه تعجب‌برانگیز می‌نماید و حتـی خاطـره دزدیده‌شـدن برخی از مجسـمه‌های معروف در میادیـن تهران را یـادآوری می‌کند. فـروش میلیاردی فیلمـی که مرز ۵.۵ میلیـارد تومـان را درنوردیده و همچنـان در اکـران متقاضـی و مخاطـب دارد، باعـث طـرح این سـؤال می‌شـود که چرا باید فرد یا گروهی به چنین عملی دست بزند؟ آیا جریانـی از این تخریـب منتفع می‌شود؟ یا قرار است با این حرکت جریان دیگـری را سـرکوب کنند؟ سؤالاتی که همچنان پاسخی برای آنها وجود ندارد.

ایـن در حالی اسـت کـه فیلم سینمایی «بادیگارد» در طول مدت اکران خود در صداوسیما از تبلیغات خوبـی برخـوردار بـود و باوجود فیلم‌هـای دیگر اکران نوروزی هیچ تیـزر تبلیغاتـی‌ای از ایـن فیلم در رسانه‌های فارسـی‌زبان ماهواره‌ای همچون شـبکه «جم» پخش نشد. پژمـان لشـگری‌پور، مجـری طرح این فیلم سـینمایی، در گفت‌وگو با «میـزان» در این‌باره گفـت: «من تا روز گذشته بیلبوردهای این فیلم را در سطح شهر دیدم، اما به احتمال زیاد به دلیـل پایان‌یافتن مدت‌زمان تبلیغات شهری فیلم، این بیلبوردها توسط شـهرداری جمع‌آوری شده است».

او افزود: «در شهر هنوز تابلوهای ثابت این فیلم هسـت؛ اما با توجه به اینکه زمان مشخص‌شده‌ای برای برخی از این بیلبوردها وجود داشت زمان آن تمام شـده و فکر نمی‌کنم براسـاس غـرض‌ورزی صـورت گرفته باشد». این تهیه‌کننده سینما خاطرنشـان کرد: «هنوز گزارشـی درخصـوص تخریـب بیلبوردهای فیلم در سـطح شهر به من نرسیده است، این را هم باید بگویم پیگیری وضعیت این تابلوها برعهده «خانه طراحان سازمان اوج» است». برای روشن‌شـدن این مسـئله، خبرنگار «شرق» طی تماسی با روابط‌عمومی مؤسسـه اوج علت این مسـئله را جویا شد. مسئول روابط‌عمومی در پاسـخ گفت: «واقعیت این اسـت که تخریـب تراکت‌هـای تبلیغاتی فیلم «بادیگارد» در دو نوبت اتفاق افتاده اسـت. دفعه اول ۱۰-۱۲ روز گذشـته که تعـدادی از این تابلوها در سـطح شـهر تهران پایین آمد. بعـد از اطلاع‌رسـانی موضـوع را جویا شـدیم و از شـهرداری تهران سـؤال کردیـم که در پاسـخ اعلام کردنـد ما خبر نداریـم و بعد از آن حتی سازمان زیباسـازی شهرداری تهران برخی از این تابلوها را ترمیم کرد. در این مدت هم میان مؤسسه فرهنگی- هنری اوج و شـهرداری تهران همـکاری همدلانه‌ای وجود داشـته و دارد تا اینکـه پایان هفته گذشته بار دیگر این اتفاق تکرار شد. اما این‌بار یک تفاوت اساسی با اتفاق قبلی وجود داشـت. هرکسی چنین کاری انجام داده بود، خیلی خوب و با دقت کل بیلبورد را با کاتر بریده و پایین آورده اسـت! و در اصل این‌بار بیلبورد را تخریـب نکرده! بار دیگر موضوع را از سازمان زیباسازی جویا شـدیم. آنها هم اظهار بی‌اطلاعی کردند و واقعیت این است که هر دو سازمان- مؤسسه اوج و شهرداری تهـران - تـا این لحظـه نمی‌دانند علت آن چیسـت! «البتـه در حال پیگیـری موضوع هسـتیم؛ مهم‌تر اینکـه به‌دنبـال «چرایـی» چنین اتفاقی هستیم که دلیل چنین کاری چیست و از این بابت متعجبیم».

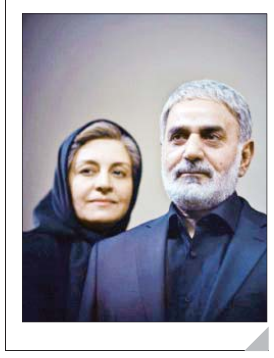

عمق میدان

یادداشتی درباره فیلم «کفش‌هایم کو؟»

روایتی از یک فراموشی تلخ

کورش جاهد

آخریـن سـاخته کیومـرث پوراحمـد دربـاره مـرد میان‌سـالی بـه نـام کاوه (با بازی رضا کیانیان) اسـت که به‌تازگی دچار فراموشی شده و رفته‌رفته به‌طور کامل وارد مراحل وخیم‌تر بیماری آلزایمر می‌شـود؛ بیمـاری رنـج‌آور و رقت‌انگیـزی که به نظر می‌رسـد نتیجـه زندگی ماشـینی و تنهایی انسـان معاصر و البته آمیخته‌شدن زندگی مدرن با تکنولوژی‌های مدرن امروزی مانند اینترنت و کامپیوتر و سایر ابزار مدرن بوده و در فیلم اشـاراتی هم به آن می‌شود. به‌گونه‌ای که شاید انسان امروز درحال واگذاری تمام‌وکمال حافظه خود به ابزارآلات تکنولوژیک و تهی‌شدن از یاد و خاطره و هویت فردی و اجتماعی است.

فیلم «کفش‌هایم کو؟» با اشـاراتی به تاریخ‌های مهم تقویم ایرانی از قبیل تاریخ «انقلاب مشـروطه» و اشاره به «کودتایی ننگین»، از زبان شـخصیت اصلی آغاز می‌شـود درحالی‌که کاوه در حال جست‌وجوی تاریخ فوت پدرش در تقویم اسـت. گذشـته از پرداختن سراسر فیلم به علائم و نشـانه‌های رفتاری فردی که مبتلا به این بیماری تلخ و جانکاه اسـت، فیلم به احتمال زیاد دربرگیرنده این جنبه‌های نمادین و فرامتن هم هست. بدین‌معنی که شـخص مبتلا به آلزایمر با توجه به اشارات تاریخـی ابتـدای فیلم و همچنیـن زندگی در زمان حال و فراموشـی هرآنچـه به گذشـته مربوط اسـت، می‌تواند نماد جامعـه و مردمی باشـد که به شـیوه‌ای نمادین از فقدان «حافظه تاریخی» رنج می‌برند و همان‌طور که مشـاهده می‌کنیـم، این شـخصیت نمادین مهم‌ترین اتفاقات زندگی عاطفی و شخصی‌اش را هم به یاد نیاورده یا به شیوه‌ای بسیار تلخ و غیرعادی به یاد می‌آورد و البته دختر جوانش که به‌عنوان نماینده‌ای از نسل جوانان امروز، حتی قادر به بیان روان‌ترین و ساده‌ترین جملات فارسی نیست!

مسـلما همان‌طور کـه انتظار مـی‌رود، محور اصلی ایـن فیلم را بازیگری رضا کیانیـان و توانایی‌های جالب بازیگری او به پیش می‌برد. هرچند در بسـیاری مواقع، این شکل از بازیگری اندکی غلوآمیز و حتی خارج از لحن کلی فیلم هم به نظر می‌رسد.

مردی میان‌سـال با نام معنی‌دار «کاوه» که سـال‌ها قبل همسـر و دختـر کوچکش او را تـرک کرده و به خارج از کشـور رفته‌اند و اکنون دختر جوانش بیتا، پس از سال‌ها از خارج بازگشته تا پدرش را که مبتلا به بیماری آلزایمر شده، ملاقات کند. اما با بازگشت بیتا از خارج، عموی دختر (با بازی مجید مظفری) به شکل عجیبی دچار تشویش و نگرانی شده، چراکه همان‌طور که بعدا متوجه می‌شویم، یکی از افراد مؤثر در دوری و جدایی برادرش کاوه از همسـرش و سفر او به خارج از کشور، خود این برادر است.

از سوی دیگر، در طول فیلم، خوانده‌شدن ترانه‌های پاپ قدیمی از زبان شخصیت‌های محدود فیلم و حتی نشان‌داده‌شدن نوارهای کاسـت که امروزه دیگـر از یادها رفته‌اند، اشـاره‌ای مشـخص به گذشته‌ای نه‌چندان دور از خاطرات زندگی این مردمان دارد که فیلم با استفاده از این ترانه‌ها، به‌طور مداوم ذهن بیننده را به این رویکرد

نوسـتالژیک جلب می‌کند. چنان‌که حتی به‌طور مسـتقیم اشـاره می‌شـود گویا بیماران مبتلا به آلزایمر فقط از طریق شنیدن اصوات موسیقی و ترانه و شعر اسـت که می‌توانند اندکی گذشته را به یاد آورده و حـال بهتری را تجربه کنند. هرچند صرف‌نظر از این اشـاره پزشـکی در مورد علائم بالینی آلزایمر، می‌تواند جنبه‌ای نمادین از همان رویکرد فرامتنی فیلم هم به‌شـمار بیایـد. به‌گونه‌ای که گویا این جامعه نسیان‌زده و فراموشـکار، فقط‌وفقط از طریق ترانه‌های خاطره‌انگیز اسـت که می‌تواند اندکی با گذشـته خود رابطه برقرار کند و در سـایر مواقع متأسـفانه در روزمرگی زمان حال و در رنج و عذاب و ناباوری به سر می‌برد... .

اما گذشته از این نگاه نمادین و تشبیه فرد مبتلا به آلزایمر به مردمان جامعه‌ای فراموشی‌زده، فیلم کم‌کم روایت قصه‌ای قدیمی و ازیادرفته را پیـش‌رو قرار می‌دهد که درنهایت هم با آمـدن مادر بیتا از خارج و پیوسـتن او به همسـر سـابق و دختر جوانش و البته بحث و درگیری لفظی عمو و مادر بیتا در حضور کاوه، گره‌گشـایی می‌شود... زن جوانی که در زمان کودکی بیتا، بنا بر نقشه و دسیسه پدر کاوه، مجبور به طلاق از همسرش شـده و در مدت‌زمانی که همسـرش درصدد تماس با او بوده، او در زندانی در خارج از کشـور به سر می‌برده و بالاجبار قادر به تماس با همسرش کاوه نبوده و به این دلیل کاوه کم‌کم از تماس دوباره با این زن، نا امید شـده اسـت. چندی بعد هم بنا بر دسیسه اطرافیان و البته فرامین پدر مقتدر خانواده، عکس سـاختگی عروسی مجدد کاوه را هم برای این زن در خارج می‌فرسـتند تا او را به‌کلی از مهر و عاطفه همسـرش ناامید کنند! ... درحالی‌که کاوه سال‌ها در انتظار پاسخ نامه همسـرش از خارج به‌سـر می‌برده و یک‌بار هم که نامـه‌ای از این زن برایش ارسـال شده، اکنون بنا بر اعتراف برادرش، نامه در گذشته هرگز به دست او نرسیده اسـت!... زنی که هرچند در گذشته فراموش شده، اما اکنون بازگشته تا شاید مرهمی بر درد فراموشی همسرش کاوه باشد و احیانا بتواند با مراقبت‌های مهربانانه‌اش، از رنج‌های کاوه و فراموشی او اندکی بکاهد... .

درمجموع، فیلم ضمن داشتن لحظات طنزآمیز گذرا، عمدتا دارای لحظات عاطفی دردناکی اسـت که به مواجهه تلخ کاوه با گذشته و از دسـت‌دادن فرزندش بیتا و تداعی خاطـرات کودکی او به صورت لحظاتی بریده‌شـده از گذشـته به حال، به تصویر کشـیده می‌شود. همچنین مواجهه دردناک و رقت‌انگیز کاوه با هر تصویری که او را به یاد پدر مقتدر و ظالمش می‌اندازد، به‌نظر ریشـه همه این مشـکلات را در اعمال ظاهرا دلسـوزانه و در اصل ظالمانه پدری می‌انگارد که با دخالت‌های بیجا و مقتدرانه‌اش، سعی در بهبود وضع زندگی پسر ارشدش داشته، اما در عمل نتیجه‌ای جز تنهایی، ابتلا به فراموشی و آلزایمر و رنج و درد برایش نداشته است. «کفش‌هایم کو؟» روایتی از یک فراموشی تلخ است که روایت آن با وجودی «مردانه» آغاز شده، اما نگاهی «زنانه»، پایان امیدبخش آن است.